

جایگاه زیبایی‌شناسی و هنر حکمی

عبدالحسین خسروپناه^۱، محمد قمی^۲

نوع مقاله: پژوهشی

دریافت: ۱ دی ۱۴۰۳ □ پذیرش: ۱ بهمن ۱۴۰۳ □ صفحه ۲۶-۱۵

Doi: 10.22034/rph.2025.2048613.1091



چکیده

زیبایی گاهی از سنخ احساس و گاهی از سنخ ادراک لذت و خوشایندی و رضایت درونی است که در هر مرتبه از مراتب انسانی، به صورت فطری بروز و ظهور پیدا کرده و می‌کند. زیبایی انسان به نسبت تشابه و تقرب او به حق تعالی بستگی دارد که با حکمت یعنی با پرورش عقل به وسیله علم صائب و عمل صالح و حاکم کردن عقل بر وهم و خیال و بدن به دست می‌آید و نتیجه آن برخورداری از تندرستی در مرتبه بدن، زیبایی و هنر در مرتبه خیال، فضائل اخلاقی در مرتبه وهم و راهیابی به باطن عالم در مرتبه عقل و فراتر از آن است. پیوند حکمت با علم و هنر به معنای آن است که عالم و هنرمند، دانش، بینش، انگیزش، گرایش، منش، روش و کنش خود را بر اساس حکمت بیاراید. نظریه نظام انقلابی که در بیانیه گام دوم انقلاب مطرح شده و دارای سه رکن خودسازی، جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی است بر اساس شعارهای جهانی و فطری انقلاب اسلامی، یعنی برگرفته از حکمت حاصل خواهد شد و با توجه به تأثیرپذیری عموم مردم از امور خیالی، هنر حکمی در جهت‌دهی مردم جامعه به سمت سه رکن یادشده از اهمیت و نقش بی‌بدیلی برخوردار است و به منظور دستیابی به این امر، ضرورت ایجاد حکمرانی حکمی بیش از پیش آشکار می‌شود.

کلیدواژه‌ها: هنر؛ حکمت؛ هنر حکمی؛ زیبایی؛ حکمرانی حکمی؛ نظام انقلابی؛ گام دوم انقلاب

۱. استاد، گروه فلسفه پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم، ایران (نویسنده مسئول)

Email: khosropanahdezfuli@gmail.com

۲. استادیار، گروه مدیریت فرهنگی، مؤسسه آموزش عالی دارالحکمه، قم، ایران.

Email: mohammad.qomi7@gmail.com



استاد: خسروپناه درفولی، عبدالحسین و قمی، محمد (۱۴۰۳)، جایگاه زیبایی‌شناسی و هنر حکمی، رهپویه حکمت هنر، ۳ (۲): ۲۶-۱۵.

doi: 10.22034/rph.2025.2048613.1091

https://rph.soore.ac.ir/article_720029.html

مقدمه

پیوند حکمت و هنر یکی از دغدغه‌هایی است که متفکران و هنرمندان همیشه درباره آن اندیشیده و نظرات و نظریاتی را ارائه داده‌اند. البته به منظور شکل‌گیری یک حکمرانی در عرصه هنر، علاوه بر حکمت باید به سه ساحه معرفت، صنعت و معیشت هنر نیز توجه داشت. به عبارت دیگر، هنر با چهار عنصر ارتباط دارد و آنچه در این مقاله مدنظر است نحوه دستیابی به هنر حکمی یعنی هنری است که با حکمت مرتبط شده باشد و اگر این مهم رخ دهد، ارتباط هنر با سه ساحه دیگر نیز برقرار خواهد شد. انسان حکیم انسانی است که همه اقسام عقل را پرورش داده و در مسیر رشد انسانی و الهی خود حرکت می‌کند. دوره مدرن با پذیرش اومانیزم، سوبجکتیویسم و سکولاریسم همراه شد. روشن است که «اومانیزم» به معنای انسان‌محوری، «سوبجکتیویسم» به معنای اصالت ذهن و «سکولاریسم» به معنای اصالت دنیا، به ترتیب در برابر «خدامحوری»، «واقع‌گرایی» و «دنیای برای آخرت» قرار دارند و از آنجاکه خدامحوری، واقع‌گرایی و دنیای برای آخرت از امور مورد تأیید و تأکید حکمت هستند، علم و هنر مدرن را که به‌شدت در سراسر دنیا گسترش یافته است می‌توان علم و هنر غیر حکمی دانست که آثار سوء آنها را نیز در عصر حاضر به‌وضوح مشاهده می‌کنیم. روشن است که دنیای مدرن که حتی توانسته خواسته‌های بشر را در زندگی مادی دنیوی برآورده سازد، نخواهد توانست انسان‌ها را به کمالات باطنی و نهایی آنها نیز برساند. انقلاب اسلامی ایران یکی از رخدادهای مهم و تأثیرگذاری بوده که در برابر گرایش غیر حکیمانه دنیای مدرن قد علم کرده و انسان‌ها را به سوی حکمت و سعادت حقیقی دنیا و آخرت دعوت کرده و چهل سال را نیز با فراز و نشیب‌های گوناگون پشت سر گذاشته و اکنون در حال برداشتن گام دوم خود است. در این مقاله تلاش می‌کنیم نشان دهیم نقشی که هنر حکمی و هنرمندان حکیم در برداشتن این گام دارند، بسیار مهم و بی‌بدیل است.

پیشینه تحقیق

زیبایی‌شناسی و هنر حکمی به صورت مستقیم و غیرمستقیم مورد توجه محققان و پژوهشگران بوده و هست. ما در اینجا به شش مقاله اشاره می‌کنیم که ارتباط بیشتری با مقاله حاضر دارند و پیش‌ازین نوشته و منتشر شده‌اند:

۱. فلسفه هنر و زیبایی‌شناسی عرفانی از دیدگاه مولانا (با تأکید بر مثنوی معنوی) نوشته فاطمه کیانی و حسن بلخاری قهی؛ نویسندگان این مقاله به دنبال آن هستند که زیبایی‌شناسی عرفانی و فلسفه هنر اسلامی را در مثنوی معنوی، بر اساس مبانی معرفتی‌ای مانند تجلی، حسن، عشق و خیال‌بازیایی کنند. نکته مهمی که

در این مقاله به دست آمده این است که هنرمند مسلمان به گذر کردن از نمود و برون به باطن و درون پدیده‌ها و گوهر فناپذیر اشیاء گرایش دارد و از این رو، شارح و مبین حقایق ازلی و مصور زیبایی‌های مثالی است و هیچ‌گاه هنر خود را به بازنمایی سطحی و بی‌مایه طبیعت محدود نمی‌کند. طبیعت برای او منبع الهام و سرمشقی الهی است. او با طبیعت همراه و هماهنگ می‌شود، از صورت ظاهری آن می‌گذرد و تجربه همدلانه و خاضعانه خود را از آن عینیت می‌بخشد. او برای خود و هنرش در برابر خالق و صانع حقیقی و آفرینش الهی اعتبار و منزلتی نمی‌شناسد جز آینه‌گردانی صنع و جمال الهی (کیانی، ۱۳۹۱، ۳۳-۴۳).

۲. نسبت مکتب اسلام با فلسفه هنر و زیبایی و آثار هنری نوشته عبدالحمید نقره‌کار؛ نکته مهم معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی‌ای که در این مقاله به دست آمده از این قرار است که ابزار شناخت انسان‌ها و شیوه‌های ادراکی آنها جامع است پس هیچ مرتبه‌ای از عالم خلق نمی‌تواند از دایره شناخت هنرمند و خلق آثار هنری خارج تلقی شود؛ نکته دیگری از این مقاله که ارتباط بیشتری با مقاله حاضر دارد آن است که اسلام به عنوان یک مکتب فکری و اعتقادی جامع، نه تنها هنرمندان را به خلق آثار اصیل و ارزشمند دعوت می‌کند بلکه همه مخاطبان و همه انسان‌ها را به بهره‌برداری و تأمل در آثار هنری دعوت کرده و موضوع زیبایی و زیبایی‌آفرینی را در همه ابعاد ظاهری و باطنی عالم وجود بسط می‌دهد و بین خلق آثار هنری و ادراک هنری با مسیر کمال و صیوریت انسان‌ها پیوندی ناگسستنی برقرار می‌کند (نقره‌کار، ۱۳۸۷، ۱۱۱-۱۲۲).

۳. زیبایی‌شناسی در فلسفه صدرالمتألهین، نوشته حسین هاشم‌نژاد و سیدجواد نعمتی؛ نویسندگان این مقاله به بررسی «زیبایی» از دیدگاه ملاصدرا پرداخته و یکی از نتایج قابل توجه آن این است که از دیدگاه صدرا همه انسان‌ها در حد ظرفیت خود از وصف خلیفه‌اللہی بهره‌مند هستند که در این میان، صفت احسن‌الخالقین بودن حق تعالی جایگاه خاصی دارد؛ یکی از منشأهای هنر این است که انسان‌ها می‌توانند در حد سعه وجودی خود موصوف صفت «احسن‌الخالقین» باشند (هاشم‌نژاد، ۱۳۹۰، ۱۳۷-۱۶۱).

۴. مشخصات هنر حکمی در حکمت متعالیه، نوشته نفیسه مصطفوی؛ نویسنده این مقاله هنر حکمی را از دیدگاه ملاصدرا، زیرشاخه‌ای از هنر می‌داند که در مرتبه انکشاف و در مرحله اظهار با حکمت متلازم است. او حکمت را شناخت حضوری حقیقت معرفی کرده و هنرمند حکیم را جامع حکمت نظری و عملی دانسته و به صورت خلاصه، هنر حکمی از دیدگاه صدرا را بیان حکمت در صورت هنری نتیجه گرفته است. نکته مهم دیگری که در این مقاله وجود دارد آن است که به ارتباط شبکه‌ای قوای نفس پرداخته و لازمه رسیدن به هنر حکمی را وحدت همه قوا در راستای آن هدف معرفی کرده و در پایان، مشخصات هنر حکمی

۱۳۹۹، ۱۱). آنگاه که در این مقاله، معنای حکمت را بر اساس آیات قرآن بیان کنیم، ارتباط معنای حکمت با این معانی لغوی هنر نیز روشن خواهد شد. این نکته هم بسیار قابل تأمل است که معنای لغوی فوق در آثار حکمای اسلامی، از جمله فارابی نیز ظهور و بروز ویژه‌ای داشته است (بلخاری قهی، ۱۳۹۹، ۱۱) که در این خصوص می‌توانید به کتاب «در باب زیبایی، زیبایی‌شناسی در حکمت اسلامی و فلسفه غربی» رجوع کنید و ما در اینجا به این بحث نمی‌پردازیم (بلخاری قهی، ۱۳۹۸).

بعد از آشنایی مختصر با معنای لغوی هنر، باید دید که آیا می‌توان تعریفی جامع از هنر ارائه داد یا نه. مفهوم هنر مانند مفاهیمی چون «دین» و «فرهنگ» است که با وجود تعاریف بسیار متعددی که در طول تاریخ درباره آن ارائه شده اما هنوز هم عقیده بر آن است که تعریف تام و تمامی برای آن عرضه نشده است (شپرد، ۱۳۷۵، ۹). آنچه در هنر اهمیت دارد زیبایی‌شناسی است و اگر بخواهیم ویژگی ذاتی هنر را بیابیم تا تعریفی منطقی از آن ارائه کنیم، عنصر زیباآفرینی را می‌توانیم مطرح کنیم؛ یعنی اثری که بُعد زیباآفرینی در آن وجود ندارد، نمی‌توان نام «هنر» را بر آن گذاشت. در واقع، قوام هنر را باید زیبایی و زیباآفرینی دانست، اما درباره زیبایی و چگونگی آن نیز از سوی افلاطون و ارسطو و متفکران دیگر تعاریف و مناقشه‌های متعددی وجود دارد (به عنوان نمونه رجوع کنید به: کروچه، ۱۳۶۷؛ نیوتن، ۱۳۷۷).

اصطلاح «زیبایی‌شناسی» اصطلاحی فلسفی است که به حوزه هنر ارتباط دارد. همان‌گونه که اشاره شد یکی از پرسش‌های پیچیده مسئله هنر، شناختن زیبایی آفرینش است؛ اینکه «زیبایی» حقیقتاً چیست و چگونه تعریف می‌شود؟ آیا «زیبایی» از نوع ادراک است یا امری احساسی است؟ یعنی آیا ما زیبایی را ادراک می‌کنیم یا احساس؟ اگر قائل شویم به اینکه زیبایی از نوع ادراک است، ادراک زیبایی، از چه نوعی است؟ آیا ادراکی حسی است یا خیالی یا وهمی یا عقلی یا شهودی؟

بعضی مانند افلاطون، زیبایی را هماهنگی اجزا با کل می‌دانند (افلاطون، ۱۳۸۱، ۹۱۰) و بعضی مانند ارسطو، زیبایی را نظم و تقارن معرفی می‌کنند (گیج، ۱۳۹۹، ۴۶ - ۴۷). رساله هیپاس گفت‌وگو درباره زیبایی است که در جایی از آن، دخترک زیبا را به عنوان معنای زیبایی مطرح می‌کنند و سقراط آن را نقد می‌کند و توجه می‌دهد که آنچه مدنظر اوست، چیستی زیبایی است (افلاطون، ۱۳۸۱، ۵۵۱)؛ یعنی او در اینجا نمی‌خواهد بداند که زیبا چیست، بلکه به دنبال آن است که روشن کند زیبایی چیست. نکته‌ای که به صورت خلاصه در اینجا باید مطرح شود آن است که دخترک زیبا، نظم و تقارن، هماهنگی اجزا با کل و بسیاری از تعاریفی که درباره زیبایی ارائه شده، در واقع، منشأ زیبایی هستند و آنها را نباید با زیبایی یکی دانست. اشخاص، اشیا

را برشمرده است (مصطفوی، ۱۳۹۹، ۱۸۲ - ۲۰۱).

۵. تبیین حکمی و عرفانی «مراحل و نحوه صدور فعل از نفس» در فلسفه صدرالمآلهین شیرازی با تأکید بر «مراتب خلق اثر در هنر و معماری اسلامی»، نوشته اسداله شفیق‌زاده؛ تبیینی که نویسنده این مقاله از دیدگاه ملاصدرا درباره مراتب ادراکات سه‌گانه عقلی، خیالی و حسی متناظر با نشأت سه‌گانه عوالم عقل، مثال و حس در سلسله مراتب وجود و نیز قدرت نفس انسان و حرکت جوهری بیان کرده و اینکه نفس انسان در هر مرتبه‌ای از ادراک با نشئه خاص خود متحد می‌شود حائز اهمیت است و در نهایت توانسته تصویر روشنی از مراتب خلق اثر در هنر و معماری اسلامی را ارائه کند (شفیق‌زاده، ۱۳۹۶، ۲۵ - ۳۳).

۶. تبیین مفهوم همانندی اثر هنری با جهان هستی بر اساس نقد حکمی، نوشته جواد آقاجانی کشتلی، حبیب‌الله صادقی و مهدی پوررضائیان؛ نویسنده‌گان این مقاله بر اساس نقد حکمی هنر، به این نتیجه دست یافته‌اند که اثر هنری هر چه با جهان خلقت نزدیک‌تر و مطابق‌تر باشد، زیباتر، ایدئال‌تر و بهتر خواهد بود (آقاجانی کشتلی، ۱۴۰۰، ۱۳ - ۲۴).

نکاتی که در مقالات بالا ذکر شده، نکات مهمی است و ما مطالعه آنها را به علاقه‌مندان هنر حکمی توصیه می‌کنیم. آنچه مقاله حاضر را از مقالات فوق متمایز می‌کند، نکات متفاوتی است که درباره «زیبایی» و نیز «حکمت» و نحوه پیوند «هنر» با «حکمت» بیان کرده و ارتباط آن با بیانیه گام دوم انقلاب و وظایفی که علاقه‌مندان به علم و هنر و حتی سایر افراد به عهده دارند، به صورت مختصر ارائه می‌کند.

هنر و زیبایی

ریشه «هنر» در زبان فارسی به سانسکریت بازمی‌گردد و با لفظ «سونر» (sunar) و «سونره» (sunara) که در اوستایی و پهلوی به صورت «هونر» (hunar) و «هونره» (hunara) به معنای نیک‌مردی و نیک‌زنی، هم‌ریشه است. «سو» و «هو» به فارسی به معنای نیک و خوب و «نر» و «نره» به فارسی به معنای مردی و زنی است (مددپور، ۱۳۸۰، ۱۴۹؛ هاشم‌نژاد، ۱۳۸۵، ۴۳۳). درباره «هو» که بخش نخستین هونر «هنر» را تشکیل می‌دهد می‌توان به مقاله «مفهوم‌شناسی هنر در متون اوستایی و پهلوی» (بلخاری قهی، ۱۳۹۱) رجوع کرد. واژه «هنر» در زبان فارسی و در طول تاریخ معانی متعدد داشته که بیشتر به معنای کمالات، فضایل، حسنات، برتری‌ها، صفات نیک، توانایی، قابلیت‌ها و حرفه به کار رفته است. کلمه «هنر» بیان مطلق جمع فضائل در فرهنگ ایران باستان است و این معنا به واسطه «هو» در ابتدای «هونر» حاصل شده است؛ اصطلاحات مرتبط با «زیبایی» نیز نسبتی تام و مساوقتی تمام با خیر و نیکی در فرهنگ ایرانی دارند (بلخاری قهی،

که هم منشأ انتزاع خارجی و هم مابازای خارجی دارد؛ یعنی در خارج، زید و امر و بکر و خالدی وجود دارد که از آنها مفهوم «انسان» انتزاع می‌شود؛ یعنی هنگامی که ما آن افراد را می‌بینیم، عقل ما بلافاصله مفهوم کلی «انسان» را از آنها به دست می‌آورد و آن مفهوم کلی را بر آن افراد حمل می‌کند. چنین مفاهیمی را مفاهیمی ماهوی یا معقولات اولی می‌نامند. بیشتر معانی و مفاهیمی که به صورت روزمره مورد استفاده قرار می‌گیرد، معقولات اولی هستند (مطهری، ۱۳۶۶، ۲۹۲؛ مصباح یزدی، ۱۳۶۶، ۱۷۸). معقولاتی مانند انسان، چوب، سفیدی، غم، خط و مثلث که معقولات اولی نامیده می‌شوند دارای ویژگی‌های ذیل‌اند: بی‌واسطه مفهوم عقلی دیگر، مسبوق به حس — اعم از درونی و بیرونی — هستند؛ دارای افراد جزئی هستند؛ بر امور خارجی حمل می‌شوند؛ هریک از آنها به نوع خاصی از موجودات محدودند و تنها بر آن صدق می‌کنند؛ با تعدد و تکثر معقولات اولی، تعدد و تکثر وجودی درست می‌شود و دو مفهوم متفاوت از آن، در خارج دو وجود جداگانه می‌طلبند (اسماعیلی، ۱۳۸۹، ۳۲).

معقولات ثانی منطقی ادراکاتی کلی هستند که منشأ انتزاع آنها و مابازای آنها در ذهن است؛ از آنجا که این مفاهیم به صورت مستقیم از راه حواس پنج‌گانه به ذهن وارد نشده‌اند، به بخش خاصی از موجودات اختصاص ندارند و ذهن انسان آنها را با استفاده از معقولات اولی می‌سازد. مفاهیمی ذهنی مانند مفهوم «معرف»، «حجت»، «نوع»، «جنس»، «فصل»، «کلی»، «جزئی»، «موضوع»، «محمول» و مفاهیم دیگری که در علم منطقی بحث می‌شود، معقولات ثانی منطقی هستند که به صورت خلاصه دارای ویژگی‌های زیر هستند: این مفاهیم حاکی از اوصاف ذهنی معقولات هستند؛ ارتباط مستقیمی با حواس ظاهری ندارند؛ درک روشن آنها نیازمند تأمل و تفکر عقلی است؛ افراد آن همان معقولات موجود در ذهن‌اند؛ بر اشیای خارجی حمل نمی‌شوند و آنها را متصف نمی‌سازند؛ این مفاهیم چون بر خارج صدق نمی‌کنند، اختصاص یا عدم اختصاص به نوعی از انواع موجودات خارجی یا تعدد و تکثر وجودی به سبب تعدد آنها، معنایی ندارد؛ تعدد معقولات منطقی ملاک تعدد مصادیق ذهنی آنها نیست (اسماعیلی، ۱۳۸۹، ۳۴).

معقولات ثانی فلسفی ادراکاتی کلی هستند که مابازای خارجی ندارند اما منشأ انتزاع خارجی دارند؛ یعنی با وجود اینکه امور ذهنی هستند و از طریق حواس پنج‌گانه وارد ذهن نشده‌اند اما اوصاف موجودات خارجی هستند و ظرف صدق آنها خارج است. به عبارت دیگر، معقولات ثانی فلسفی به‌رغم حکایت از امور خارجی، برخلاف معقولات اولی، از حدود ماهوی حکایت نمی‌کنند و در عوض حاکی از هستی انحای آن هستند (مطهری، ۱۳۷۵، ۲۷۳؛ مصباح یزدی، ۱۳۶۶، ۱۷۶؛ فنائی اشکوری،

و امور مختلفی می‌توانند منشأ زیبایی باشند؛ انسان زیبا، اخلاق زیبا، نقاشی زیبا، معماری زیبا، ترکیب رنگ‌ها، نمادها، علائم، تزئین‌ها، نورپردازی و بسیاری از امور زیبای دیگر، منشأ زیبایی انتزاعی هستند.

نکته مهم دیگری که توجه کردن به آن بسیار کارساز است آن است که همه انسان‌ها تجربه درونی نسبت به حقیقت زیبایی دارند؛ یعنی کسی نیست که زیبایی را نچشد و درک نکند؛ بنابراین، مطالعه خویشتن، روش مناسبی است که هر کسی به وسیله آن می‌تواند حقیقت زیبایی را درک کند. در واقع، ما این تجربه درونی را می‌توانیم با روش پدیدارشناسی واکاوی کنیم و آنچه یافتیم اپوخه کنیم، یعنی بین پراترر قرار دهیم تا معلوم شود حقیقت زیبایی که آن را یافته‌ایم از چه سنخی است. در ادامه، تبیین پدیدارشناسانه‌ای از زیبایی ذکر می‌شود که نگارنده نسبت به تجربه درونی خود از زیبایی دارد.

زیبایی از سنخ احساس و ادراک

حقیقت زیبایی علاوه بر آنکه از سنخ ادراک است، از سنخ احساس نیز هست. در واقع، زیبایی یک نوع درک یا احساس لذت و خوشایندی و رضایت درونی است و گاهی از سنخ احساس و گاهی از سنخ ادراک بروز می‌کند. اگر زیبایی از مقوله احساس باشد، از سنخ علم حضوری خواهد بود؛ یعنی عالم به صورت مستقیم و بدون واسطه با حقیقت و پدیده معلوم ارتباط پیدا می‌کند، برخلاف علم حصولی که صورت ذهنی و مفهومی واسطه بین عالم و معلوم است؛ مثلاً انسان گرسنه‌ای که واقعیت گرسنگی خود را یا انسان ناراحتی که ناراحتی خود را یا انسان شادی که شادی خود را بدون واسطه درک می‌کند، در واقع، علم حضوری به گرسنگی و ناراحتی و شادی خود دارد. خلاصه اینکه همه احساساتی که ما درک مستقیم نسبت به آنها داریم، از سنخ علم حضوری هستند. پس آنگاه که ما احساس زیبایی داریم، یعنی زیبایی را به صورت مستقیم و یک احساس درک می‌کنیم، زیبایی از سنخ علم حضوری می‌شود، اما زیبایی گاهی از سنخ ادراک حصولی است یعنی ما گاهی یک مفهومی از زیبایی را درک می‌کنیم.

مفهوم «زیبایی» بر اساس ادبیات حکمت صدرایی، معقول ثانی فلسفی است. توضیح اینکه ادراکات حصولی به دو گروه ادراکات جزئی و ادراکات کلی تقسیم می‌شود. ادراکات کلی نیز سه دسته را دربر می‌گیرد که عبارت‌اند از: معقولات اولی؛ معقولات ثانی منطقی؛ معقولات ثانی فلسفی. معقولات اولی همان مفاهیم ماهوی هستند که بر چستی اشیای دلالت می‌کنند؛ اینها علاوه بر آنکه مابازای خارجی دارند، دارای منشأ انتزاع خارجی نیز هستند؛ مثلاً مفهوم «انسان» یک ادراک کلی است

حال که دانستیم ادراک حسی، ادراکی حضوری و شهودی است، این نکته را نیز تأکید می‌کنیم که هرچند ادراک مفهومی مانند «زیبایی» ریشه در شهود حسی دارد اما مدرک «زیبایی» عقل است؛ یعنی درست است که بر اساس قاعده «النفس فی وحدتها کلّ القوی» نفس هنگام ادراک حسی، در قوه حاسه مستقر می‌شود اما این سخن به این معنا نیست که نفس مستقر در حس، فقط نفس حسی است بلکه نفس با همه قوای خود در آنجا حضور دارد و جهات عقلی هم در آن موجود است؛ بنا بر این، می‌توان گفت در متن شهود حسی، شهود عقلانی نیز وجود دارد؛ یعنی این‌گونه نیست که یک بار شهود حسی و یک بار شهود عقلی رخ بدهد بلکه فقط یک شهود اتفاق می‌افتد اما مفهومی مانند «زیبایی» را عقل با شهودی عقلانی می‌فهمد که به نفس همان شهود حسی رخ می‌دهد. پس فهم معقولات ثانی فلسفی — از جمله زیبایی — بر عهده عقل است که این امر مستلزم تعدد شهود نیست بلکه فقط یک شهود وجود دارد که دارای لحاظ‌های متعدد (حسی و عقلی) است.

زیبایی و مراتب انسان

بعد از آنکه معنای زیبایی با نگاهی فلسفی روشن شد، پرسش دیگری نیز مطرح می‌شود و آن اینکه زیبایی با کدام مرتبه از مراتب انسان هماهنگ است؟ یعنی آیا زیبایی از سنخ مرتبه جسمانی است یا متناسب با عالم خیال است یا هماهنگ با عالم وهم است یا به مرتبه عقل مربوط می‌شود و یا اینکه از سنخ عالم قلب است؟ پاسخ ما به این پرسش آن است که به لحاظ همه مراتب انسان، همه مراتب زیبایی نیز وجود دارد؛ یعنی از آنجاکه زیبایی یک معقول ثانی فلسفی و نیز یک معلوم حضوری است، به لحاظ مراتب انسانیت، زیبایی نیز مراتب پیدا می‌کند؛ مثلاً آنکه امری خوشایند است و خوشایندی آن چشم‌نواز است، زیبایی آن امر، زیبایی جسمی و حسی است و آن زیبایی را یک ساختی از نفس درک می‌کند که در این مثال، قوه باصره این کار را انجام می‌دهد. مرتبه بالاتر از آن، زیبایی خیالی است و آن هنگامی است که انسان بعد از دیدن زیبایی، چشم خود را می‌بندد و صورت خیالی آن امر زیبارا در ذهن حاضر می‌کند؛ مثلاً شما هنگامی که به تماشای یک نمایش نشسته‌اید و قوه سامعه و باصره شما با محسوسات خارجی مانند موسیقی و صحنه و چهره و لباس و نورپردازی ارتباط مستقیم برقرار می‌کنند، در حال ادراک زیبایی‌های حسی هستید، اما هنگامی که گوش و چشم شما از آن صحنه بریده و جدا می‌شود، اما آن امور زیبارا تصور می‌کنید، زیبایی خیالی تحقق پیدا می‌کند. می‌توان تفاوت زیبایی حسی با زیبایی خیالی را به این شکل بیان کرد که در زیبایی حسی، ماده و صورت حضور دارد اما در زیبایی خیالی، صورت وجود دارد اما ماده‌ای در کار نیست.

زیبایی وهمی همان ادراک وجدانی است که از زیبایی

مثلاً ذهن ما از دیدن آتش و سوزاندن آن، مفهوم «علیت» را می‌سازد و آن را به آتش خارجی نسبت می‌دهد. مفاهیمی مانند وجود، وحدت، وجوب، علت، معلول، ضرورت و امکان معقول ثانی فلسفی هستند و ویژگی‌های آنها از این قرار است: این مفاهیم حاکی از هستی و انحاء و اوصاف و احکام آن هستند؛ بی‌واسطه مسبوق به حواس پنج‌گانه نیستند؛ درک آگاهانه و تفصیلی آنها اغلب نیازمند تأمل و دقت عقلی است؛ دارای افراد جزئی، به معنایی که مفاهیم ماهوی دارند، نیستند؛ بر امور خارجی حمل می‌شوند و از آنها حکایت می‌کنند؛ به نوع خاصی از موجودات اختصاص ندارند و حیطة شمول مصداقی هریک از آنها بسیار وسیع‌تر از محدوده صدق خارجی هریک از معقولات اولی است؛ چند مفهوم متفاوت از معقولات فلسفی می‌توانند در مصداق واحدی جمع شوند و از این رو، تعدد آنها ملاک تعدد وجودی اشیا خارجی متصف به آنها نیست (اسماعیلی، ۱۳۸۹، ۳۳).

با توجه به نکاتی که در بالا مطرح شد، به‌طور خلاصه این نتیجه به دست می‌آید که اگر زیبایی را از سنخ ادراک حصولی بدانیم، مابازای خارجی ندارد اما منشأ انتزاع خارجی دارد و منشأ انتزاع خارجی آن همان ویژگی‌هایی است که هنرمند پدید می‌آورد؛ بنا بر این، اگر زیبایی از سنخ ادراک حصولی باشد، طبق حکمت متعالیه، معقول ثانی فلسفی است؛ اما اگر از سنخ احساس باشد، ادراک حضوری خواهد بود. ادراک حضوری مابازای خارجی دارد و مابازای خارجی آن در نفس انسان است؛ مانند لذت، الم، عشق، محبت و سایر مقولاتی که در احساس درونی انسان هست و انسان‌ها مستقیماً آنها را تجربه می‌کنند.

توضیح بیشتر آنکه وقتی ما شیئی زیبارا می‌بینیم، همان زیبایی عالم حسی با علم حضوری و شهود حسی ادراک می‌شود و لذت و خوشایندی و رضایت درونی را در ما پدید می‌آورد؛ پس در اینجا، علاوه بر اینکه علم به لذت و خوشایندی و رضایت درونی خودمان، حصولی نیست بلکه حضوری است، علم به شیء حسی هم حصولی نیست و ارتباط مدرک با شیء زیبای حسی و مادّی، ارتباطی حضوری و شهودی است که متعلق شهود در آن، همین شیء زیباست، زیرا بر اساس قاعده «النفس فی وحدتها کلّ القوی» — یعنی نفس در عین وحدت و بساطت، عین قوای ادراکی است و قوای ادراکی اعم از قوای حسی، خیالی، وهمی و عقلی در حقیقت، مراتب گوناگون حقیقت نفس هستند (ملاصدرا، ۱۹۹۹، جلد ۸، ۲۲۱) — وقتی چشم، شیء زیبارا می‌بیند، در واقع نفس در مرحله چشم حاضر است و در همین‌جا که چشم باز و فعال است، نفس شهود می‌کند. همین نکته در رابطه با سایر قوا نیز صادق است؛ مثلاً در سمع نیز نفس در گوش شنونده حضور داشته و خود آن شیء را از جهت ویژگی‌های سمعی اش شهود می‌کند.

موجود، وجود برتر و کمال نهایی خود را به دست آورد (فارابی، ۱۹۹۱، ۵۲).^۱ به منظور روشن شدن این تعریف، از چند مثال استفاده می‌کنیم؛ مثلاً یک درخت سیب هنگامی وجود برتر و کمال نهایی خود را می‌یابد که بیشترین، بهترین و شیرین‌ترین سیب‌ها را تولید کند و وجود برتر و کمال نهایی گوسفند آن است که بیشترین و بهترین گوشت و پشم را داشته باشد؛ پس قد بلند سرو را که زیبایی سرو است، نمی‌توان از درخت سیب توقع داشت و اگر گوسفند مانند قناری خوش آواز نیست، زشتی گوسفند محسوب نمی‌شود.

ابن‌سینا نیز معنای زیبایی و به‌ویژه زیبایی خداوند را به‌گونه‌ای می‌داند که بر او ضروری است چنان باشد (ابن‌سینا، ۱۳۶۳، ۳۶۸)؛ مثلاً ضرورت دارد که خداوند، رحمان و رحیم و کریم و جواد باشد و چون این‌گونه هست، پس زیباست و اگر این‌گونه نبود، زیبا نبود. از آنجاکه خداوند در نظر حکمای اسلامی، کمال مطلق و زیبای محض است، او را منشأ همه زیبایی‌ها می‌دانند؛ مثلاً ابن‌سینا تصریح می‌کند که واجب‌الوجود دارای زیبایی و حُسن محض است و مبدأ و منشأ زیبایی و حُسن هر چیزی است (ابن‌سینا، ۱۳۶۳، ۳۶۸)؛ همچنین رجوع کنید به ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۱۵).^۲ همچنین ملاصدرا معتقد است هر نیرو، کمال، منظره و زیبایی‌ای که در این جهان فرودین یافت می‌شود، درحقیقت، سایه و تصویرهایی هستند از آنچه در جهان فرازین است. این امور تنزل یافته و متکثر شده‌اند و به صورت جرم درآمده‌اند بعد از آنکه از هرگونه نقص و عیب، بری و پاک بودند و از هرگونه غبار، زنگار و تاریکی عاری بودند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲، ۷۷).

با توجه به این تعاریف و نکات و با عنایت به مراتبی که حکما برای انسان قائل هستند، وجود برتر و کمال نهایی انسان هنگامی رخ می‌دهد که انسان بیشترین تشابه را به حق تعالی داشته باشد و مظهر اسما و صفات خداوند باشد. بر اساس این تعریف، زیبایی هر یک از مراتب انسان را نیز می‌توان تعیین کرد؛ مثلاً زیبایی بدن انسان به سلامتی آن و بیشترین کاربردی است که برای نفس دارد؛ زیبایی مرتبه خیال و وهم به حاضر کردن و ترکیب و ساختن تصاویر زیبایی است که مورد تأیید عقل و برانگیزاننده انسان به سوی اموری است که به دست آوردن کمالات و تشابه او به حق تعالی را بهتر و سریع‌تر می‌سازد؛ زیبایی مرتبه عقل نیز به پرورش اقسام آن مرتبه و حاکم کردن آن بر مراتب پایین‌تر می‌باشد به نحوی که با سرعت بیشتر و کیفیت بهتری به مرتبه فؤاد و قلب راه یابد و به کشف و شهود حقایق باطنی نائل شود. آنجا که در همین مقاله درباره «حکمت» صحبت خواهیم کرد، زیبایی مرتبه عقل نیز بیشتر روشن خواهد شد.

حضور و از جزئیات غیرمادی پیدا می‌شود؛ یعنی آنگاه که زیبایی از سنخ علم حضوری و از سنخ احساس است، صورتی ذهنی از آن می‌سازیم و آن صورت ذهنی، زیبایی وهمی محسوب می‌شود؛ مثلاً ما نسبت به محبت مادر، علم حضوری داریم و علم حضوری عشق به مادر، با وجود محبت به مادر در ارتباط است. ما عشق به مادر را با اینکه غیرمادی است و حجم و وزن و رنگی ندارد، درک می‌کنیم. هنگامی که از آن عشق، صورتی ذهنی انتزاع می‌شود، آن صورت حصولی عشق به مادر که برگرفته از علم حضوری عشق به مادر است، زیبایی وهمی نامیده می‌شود. درک زیبایی فضایل اخلاقی دیگر مانند شجاعت، عدالت و سخاوت نیز از همین نوع است.

زیبایی عقلی نیز ادراکی کلی است که انسان از زیبایی دارد. همه استادان هنرمندی که هنر و زیبایی را تدریس می‌کنند، درواقع از ادراک کلی زیبایی سخن می‌گویند. زیبایی حسی، زیبایی وهمی و زیبایی خیالی، همگی مربوط به امور جزئی هستند اما هنگامی که یک مفهوم کلی از زیبایی به دست می‌آید، آن را عقلی می‌دانیم. زیبایی عقلی، معقول ثانی فلسفی است، یعنی مابازای خارجی ندارد اما منشأ انتزاع خارجی دارد.

زیبایی قلبی هم هنگامی رخ می‌دهد که انسان زیبایی را با علم حضوری عرفانی بیابد. همه انسان‌ها - خواه اهل سیر و سلوک عرفانی باشند و خواه نباشند - بدون استثنا، زیبایی حضوری را درک می‌کنند؛ یعنی انسان‌ها با علم حضوری، درکی مستقیم از وجود زیبایی دارند و چنین درکی دست‌کم آنگاه که زیبایی از سنخ احساس باشد نیز حاصل می‌شود، زیرا همه انسان‌ها درکی از لذت، خوشایندی و رضایت درونی دارند؛ اما هنگامی که انسان اهل سیر و سلوک می‌شود و منازل عرفانی را طی می‌کند و به مراحل و درجات و مراتب بالاتر راه می‌یابد، زیبایی‌هایی را به صورت حضوری درک می‌کند که فراتر از مراتب حس و خیال و وهم و عقل است و ما آن را زیبایی قلبی یا شهودی می‌نامیم؛ سالک به مرور زیبایی‌هایی مانند زیبایی یقین، زیبایی قبض و زیبایی بسط را مشاهده می‌کند تا به زیبایی ولایت دست می‌یابد که یکی از عالی‌ترین درجات سلوک است. این زیبایی‌های شهودی از سنخ زیبایی حسی و خیالی و وهمی و عقلی نیستند و همان‌گونه که اشاره شد، از سنخ ادراک حصولی هم نیستند. البته انسان در آن مرحله می‌تواند یک ادراک حصولی از آن ادراک حضوری انتزاع کند.

زیبایی انسان در تشابه به حق تعالی

هنگامی که نکات فوق را در نظر داشته باشیم، تعریف حکما از زیبایی را دقیق‌تر می‌توان تفسیر کرد؛ به عنوان مثال، فارابی در تعریف «جمال» و «بهاء» و «زینت» که به معنای زیبایی هستند معتقد است هنگامی زیبایی در هر موجودی ایجاد می‌شود که آن

۱۳۸۳، ۳۸-۳۹).

آنچه در اینجا مورد تأکید و توجه ماست آن است که با توجه به مطالبی که از علامه طباطبائی نقل شد، بیشتر مردم اهل کشف و شهود و حتی برهان و استدلال نیستند و تأثیرپذیری آنها در اثر تکرار و یادآوری است. به عبارت دیگر، بیشتر مردم به امور جسمانی، خیالی و وهمی بیشتر از امور عقلی و قلبی توجه دارند. نکته دیگر اینکه پرورش عقل و راه‌یابی به باطن عالم نیز تنها به معنای نفی مراتب جسمانی و خیالی و وهمی نیست بلکه با کنترل و پرورش هماهنگ و متناسب مراتب پایین‌تر، بهتر می‌توان به مراتب بالاتر توجه کرد و آنها را رشد و پرورش داد. خلاصه اینکه توجه به عالم خیال، برای همه مردم از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

همان‌گونه که روشن است و همگان تصریح کرده‌اند، مرتبه و قوه خیال، نقش اساسی را در خلق آثار هنری ایفا می‌کند و از آنجاکه توجه توده مردم به عالم جسمانی و خیالی و وهمی است و کمتر به برهان و استدلال می‌پردازند، افعال و اقوالی که از خیال سرچشمه گرفته باشد، بیشتر از گفتارهای برهانی و تعقلی در آنها انگیزه حرکت و عمل کردن را ایجاد می‌کند. به قول خواجه نصیرالدین طوسی «نفوس اکثر مردم تخیل را مطیع‌تر از تصدیق باشد و بسیار کسان باشند که چون سخنی مقتضای تصدیق تنها شنوند، از آن متنفّر شوند و سبب آن است که تعجب (شیفتگی) نفس از محاکات بیشتر از آن بود که از صدق، چه محاکات لذیذ بود» (طوسی، ۱۳۸۹، ۵۸۸).

با توجه به نکات فوق، نقش هنر و هنرمندان در دعوت انسان‌ها به کمالات مختلف جسمانی، خیالی، وهمی، عقلی و فراعقلی و نیز مسئولیتی که متفکران و مسئولان جامعه نسبت به هنر و هنرمندان دارند، بیش‌ازپیش روشن می‌شود. این نکته هنگامی اهمیت صدچندان پیدا می‌کند که ببینیم جبهه باطل به‌منظور پیشبرد اهداف خود و دور کردن مردم از جبهه حق، بیشتر از هر چیز، بر استفاده از انواع و اقسام هنرها متمرکز شده و هنر و هنرمندان را به خدمت گرفته و بر افکار مردم دنیا تأثیر فراوانی گذاشته است. به‌منظور مقابله با جبهه باطل و تقویت جبهه حق نیز باید هنر را با حکمت پیوند زد و به تقویت و گسترش هنر حکمی پرداخت؛ زیرا همان‌گونه که اشاره شد، هنر بهترین چیزی است که بیشترین تأثیر را بر عموم مردم دارد و آنها را به کار و فعالیت وامی‌دارد و به جهات مختلف سوق می‌دهد و هنرها و هنرمندانی می‌توانند شوق و اشتیاق مردم را به تلاش کردن در جهت الهی برانگیزانند که با حکمت پیوند خورده باشند. در ادامه، بحث حکمت و ارتباط آن با هنر مطرح خواهد شد.

تا اینجا به چستی زیبایی به مثابه ادراک و به مثابه احساس و به مثابه علم حضوری و به مثابه علم حصولی اشاره شد. به عنوان

نقش هنر در دعوت مردم

از آنجاکه انسان یک حقیقت است که مراتب مختلفی دارد، اگر حقیقت انسان و مایه تمایز او از حیوانات را همان عقل بدانیم، مراتب مختلف انسان را می‌توان مراتب مختلف عقل دانست و انسان باید مراتب مختلف عقل خود را به همان میزان و نسبتی که شایسته انسانیت اوست پرورش دهد تا به مراتب بالای عقل که همان فؤاد و قلب است دست یابد و بهترین و درواقع، تنهاترین امری که در این مسیر، بیشترین کمک را به انسان می‌رساند، شریعت حق است و هر انسانی به میزان معرفت و هدفی که از زندگی دارد، می‌تواند بیشترین بهره‌ها را از شریعت حق ببرد.

علامه طباطبائی در کتاب *رسالة الولاية* مردم را به سه دسته تقسیم می‌کند: ۱. انسان‌های تام‌الاستعدادی که در مقام علم و عمل، انقطاع تام دارند و کاملاً دل از عالم ماده کنده‌اند و یقین کامل به معارف الهی دارند و دلبستگی‌شان فقط خداست. این چنین انسانی می‌تواند ماوراء طبیعت را مشاهده و اشراف بر انوار الهی پیدا کند؛ پیامبران از این گروه هستند و این گروه در کلام الهی «مقرّبین» نام گرفته‌اند؛ ۲. انسان‌های تام‌الایقان و اهل یقین‌اند که انقطاع تام از عالم طبیعت ندارند. این گروه خدا را آن‌چنان می‌پرستند که گویا او را می‌بینند، پس عبادت اینها از روی صدق و صفاست و لعب و بازیچه نیست اما از ورای حجاب و تنها به خاطر ایمان به غیب است؛ ۳. افراد دیگری که اکثریت را دارند و این گروه — البته به استثناء اهل عناد و انکار و الحاد — کسانی‌اند که می‌توانند عقاید صحیح و اعتقادات واقعی در خصوص مبدأ و معاد به دست آورند و طبق آن به طور اجمالی — نه تفصیلی — عمل کنند و این تنزل از جهت دنیاگرایی و پیروی از خواهش‌های نفسانی و دنیادوستی آنهاست (طباطبائی، ۱۳۸۳، ۳۴-۳۷).

هنگامی که درباره این سه گروه دقیق می‌شویم و تأمل می‌کنیم درمی‌یابیم که افراد این سه گروه در اموری با یکدیگر وجه اشتراک دارند و اموری نیز فقط به یکی از آن گروه‌ها اختصاص دارد. از اینجا روشن می‌شود که تربیت این سه گروه، دارای مشترکات و اختصاصاتی است و به همین دلیل می‌بینیم که شریعت مقدس اسلام احکام نظری و عملی عمومی تعیین کرده است که هیچ‌یک از این گروه‌ها نمی‌توانند در اعتقاد و عمل کردن به آنها کوتاهی کنند و آن احکام، واجبات و محرمات نام گرفته‌اند. شریعت مقدس اسلام احکامی را که متعلق به همه امور جزئی و کلی می‌باشد تأسیس کرده که این احکام مناسب با ذوق افراد گروه سوم است و تحت عناوین مستحب و مکروه و مباح مطرح می‌شوند و این احکام با وعد و وعید دادن نسبت به بهشت و دوزخ در دل آنها تقویت می‌گردد و این وضعیت با عادت دادن مردم به امر به معروف و نهی از منکر حفظ می‌شود زیرا تکرار کردن و مطالبی و یادآوری، آن، قوی‌ترین دلیل و برهان نزد عموم مردم است (طباطبائی،

و معلومات قابل حصول آن دایره گسترده‌ای دارد که همه لایه‌های عالم تکوین و تشریح یعنی عالم حس، خیال، وهم، عقل، قلب و فراتر از آن را در بر می‌گیرد و با ابزار و روش‌های صحیح مختلفی مانند روش تجربی، عقلی، نقلی و شهودی می‌توان مراتب گوناگون معارف نظری و عملی را به دست آورد.

معنای دوم علم اشاره به امری دارد که زمینه‌ساز حصول معرفت می‌باشد. مدلول این معنا می‌تواند شامل واقعیت‌هایی با حقایق مختلف باشد که سه قسم دارد: ۱. اتحاد عالم و معلوم در معرفت حضوری؛ ۲. حالت‌هایی ذهنی که بازنمایی‌کننده و حاکی از معلوم باشند؛ ۳. گزاره‌هایی بین‌الذاتانی که ذهن را برای شناختن امور واقعی و ارزشی آماده سازد.

معنای سوم که اکنون بسیار رایج است، مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌ها، مفاهیم، آموزه‌ها و دعاوی، دلایل و شواهد له و علیه آراء و دعاوی پیرامون یک موضوع می‌باشد که زمینه را برای حصول «معرفتی مفهومی» برای افراد مختلف فراهم می‌کند. علوم و رشته‌های مختلف حوزوی و دانشگاهی — که معمولاً دارای تعریف، موضوع، روش، هدف، مبانی، گستره و مکاتب‌های مشخص هستند — چنان مخزنی از مدارک و اسناد هستند که به صورتی روشمند و منضبط این مجموعه را در اختیار معرفت‌جویان قرار می‌دهد.

علم در معنای اول و نیز در مورد اول و دوم از معنای دوم، امری فردی است، اما در مورد سوم از معنای دوم و نیز معنای سوم، امری اجتماعی می‌باشد. هدف اصلی انسان‌ها می‌بایست واجد شدن علم در معنای اول باشد و آنچه به عنوان معنای دوم و سوم علم ذکر شد، واسطه‌های رسیدن به هدف اصلی هستند.

نکته سوم درباره حکمت اینکه، بر اساس همان آیه دوم از سوره جمعه، حکمت با شریعت و نبوت پیوند دارد. به‌منظور توضیح بیشتر، حدیثی از امیرالمؤمنین علی — علیه‌السلام — را ذکر می‌کنیم که می‌فرماید: «پس پیامبران را به میان مردم فرستاد. پیامبران از پی یکدیگر آمدند تا از مردم بخواهند که آن عهد را که خلقتشان بر آن سرشته شده، به‌جای آرند و نعمت او را که از یاد برده‌اند، به یاد آورند و از آنان حاجت گیرند که رسالت حق به آنان رسیده و خردهایشان را که در پرده غفلت مستور شده است، برانگیزند»^۵. بر اساس این حدیث، گاهی حکمت پوشیده می‌شود و کار پیامبران احیای حکمت است. نتیجه مهمی که از این نکته به دست می‌آید و در طول تاریخ نیز می‌توان آن را مشاهده کرد این است که بشر هرگاه شریعت و نبوت الهی را کنار گذاشت، حکمت را از دست داد، یعنی فقط به دنبال یک یا چند قسم از اقسام عقل رفت و دچار آسیب شد؛ مثلاً دغدغه انسان‌ها در غرب و در قرون وسطی، عقل معاد بود و از عقل معاش غفلت ورزیدند و از دوره

نمونه، تناثر را مثال می‌آوریم که یکی از اقسام هنرهای نمایشی است. محتوای داستان، مهم‌ترین رکن تناثر است و هنرمندان تناثر با کمک امری مانند طراحی صحنه و لباس و چهره‌آرایی و کاربری نور و موسیقی و سالن، یک داستان را در برابر تماشاگران به نمایش درمی‌آورند. البته تناثر اقسام مختلفی دارد، مانند تناثر خیابانی، تناثر بی‌کلام (پانتومیم)، تناثر نقالی، نمایش عروسکی، روحوضی و پرده‌خوانی که در قهوه‌خانه‌های قدیمی مرسوم بود. تعریفی که از زیبایی بیان کردیم، دقیقاً بر زیبایی در تناثر منطبق است؛ یعنی تناثر می‌تواند ادراک زیبایی و نیز احساس زیبایی را در انسان ایجاد کند. همچنین زیبایی تناثر فقط در زیبایی حسی خلاصه نمی‌شود بلکه این زیبایی حسی را که از تناثر انتزاع می‌شود، می‌توان به زیبایی خیالی، وهمی، عقلی و حتی شهودی منتهی کرد؛ یعنی زیبایی تناثر می‌تواند در سیر و سلوک انسان سالک نیز تأثیرگذار باشد و این مهم هنگامی اتفاق خواهد افتاد که تناثر — و به صورت عام، هنر — با حکمت پیوند برقرار کند.

چند نکته درباره حکمت

اما منظور از «حکمت» چیست؟ حکمت واژه‌ای قرآنی است که بعد از بررسی آن در قرآن، مشخص می‌شود که هیچ معادلی در زبان‌های دیگر ندارد. واژه‌های «حکمت» و «حکیم» در مجموع بیش از ۱۱۰ بار در قرآن به کار رفته که نشان‌دهنده اهمیت آن است. ما در اینجا با استفاده از چند آیه قرآن، به چند نکته درباره حکمت اشاره می‌کنیم.

نکته اول اینکه بر اساس آیه ۲۶۹ سوره بقره،^۳ صاحبان حکمت، اولوالالباب یعنی صاحبان لب هستند؛ با بررسی آیات بیست و دوم تاسی و نهم سوره اسراء و نیز آیات دوازدهم تا نوزدهم سوره لقمان که در آنها مصادیق حکمت بیان شده است چنین به دست می‌آید که حکمت همه مراتب عقل نظری، عقل عملی، عقل معاش و عقل معاد را شامل می‌شود؛ یعنی انسان حکیم اهل استدلال و شناختن هست‌ها و نیست‌ها است و نیز به شناخت بایدها و نبایدها می‌پردازد و در عین حال، از تدبیر و برنامه‌ریزی برای معاش غافل نمی‌شود و درباره آینده موهوم دنیوی و محتوم اخروی هم می‌اندیشد؛ بنابراین، لب همان عقل و خرد ناب است که همه اقسام عقل را شامل می‌شود. البته واژه‌های «فؤاد» و «قلب» نیز در قرآن به کار رفته که به‌طور خلاصه، فؤاد همان عقل ناب است که ورزیدگی و پختگی بیشتری پیدا کرده است. قلب نیز همان عقل ناب است که از مرتبه فؤاد نیز فراتر رفته و کمال نهایی خود را به دست آورده است.

نکته دوم اینکه بر اساس آیاتی از قرآن از جمله آیه دوم سوره جمعه،^۴ حکمت از سنخ علم است. توضیح اینکه واژه «علم» مشترک لفظی است. معنای اولی و اصلی آن همان دانستن و شناخت جهان آفرینش اعم از ظواهر و اسرار طبیعت و انسان است

هدف خلقت — یعنی تقرب الی الله — نصیب صاحبان علم و هنر و سایر انسان‌ها خواهد کرد.

نکته‌ای که در اینجا مدنظر ماست توجه دادن به این نکته است که هنر — خواه مبتنی بر حکمت باشد و خواه که مبتنی بر حکمت نباشد — منشأ انتزاع زیبایی حسی و خیالی و وهمی هست و حتی می‌تواند منشأ انتزاع زیبایی عقلی باشد، اما اگر بخواهیم هنر منشأ انتزاع زیبایی شهودی قرار گیرد، چاره‌ای نیست جز اینکه هنر با حکمت پیوند برقرار کند و هنر حکمی شود.

عالِم و هنرمند مدرن ساحت‌های هفتگانه خود را بر اساس عقلانیت سوبجکتیویسم، یعنی عقل خودبنیادی تنظیم می‌کند که عقل معاد را در بر نمی‌گیرد؛ یعنی سکولاریسم زاییده سوبجکتیویسم است. منشأ سوبجکتیویسم هم اومانیزم است که انسان را محور می‌داند. در مقابل، عالم و هنرمند حکیم، خرد ناب را — که همان پیروی از عقل نظری، عملی، معاش و معاد است — به کار می‌گیرد؛ یعنی انسان حکیم در برابر اومانیزم، سوبجکتیویسم و سکولاریسم که به معنای اصالت انسان، اصالت ذهن و اصالت دنیا هستند، توحیدمحور، واقع‌گرا و به دنبال دنیای برای آخرت است.

بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی و حکمرانی حکمی

مقام معظم رهبری در بیانیه گام دوم انقلاب از تعبیر «نظریه نظام انقلابی» استفاده می‌کنند که دارای سه رکن است: ۱. خودسازی؛ ۲. جامعه‌پردازی؛ ۳. تمدن‌سازی. نظام سیاسی دارای چهار مؤلفه است: ایده، رکن ساختاری، رکن کارگزاری و مردم. نظریه نظام انقلابی به معنای انقلابی‌گری در چهار مؤلفه نظام سیاسی است؛ بدین معنا که ایده اسلام بر اساس عنصر اجتهاد، پویا و کارآمد است و در عرصه ایده، ساختار، رهبری و مردم نیز ضمن توجه به عناصر، از پویایی و نشاط برخوردار است (نوروزی، ۱۴۰۰، ۴۲). تدین و دین‌داری قبل از انقلاب امری فردی بود و در جامعه حضوری نداشت اما انقلاب اسلامی دین را در افق جهانی و در گستره همه حیطه‌ها مطرح ساخت. مهم‌ترین دستاوردهای انقلاب اسلامی را می‌توان در چهار مورد خلاصه کرد: ۱. نظام استبدادی به مردم‌سالاری دینی تبدیل شد؛ ۲. به انحطاط تاریخی طولانی پایان داده شد؛ ۳. اصل «ما می‌توانیم» نهادینه شد؛ ۴. ترکیبی از «جمهوریت» و «اسلامیت» ارائه شد. (نوروزی، ۱۴۰۰: ۱۱۴). آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر انقلاب اسلامی، شعارهای این نظام انقلابی را جهانی، فطری، درخشان و همیشه‌زنده می‌داند و از جمله آنها آزادی، اخلاق، معنویت، عدالت، استقلال، عزت، عقلانیت و برادری را برمی‌شمرند.^۷ آنچه در این مقاله مدنظر ماست آن است که همه این مفاهیمی که شعارهای نظام انقلابی را تشکیل می‌دهند، زیبا هستند؛ یعنی از مفهوم «آزادی»، «اخلاق»، «معنویت»،

رنسانس به بعد، عقل معاش را جدا از عقل معاد دنبال کردند و ما هنوز هم شاهد آسیب‌های جبران‌ناپذیر هر دو دوره هستیم؛ بنابراین، این نکته را باید توجه داشت که حفاظت و صیانت از حکمت از طریق شریعت و نبوت است.

نکته چهارم که آن نیز از آیه ۲۶۹ سوره بقره به دست می‌آید این است که ثمره حکمت، خیر کثیر است و یک نمونه از خیر کثیر هم بر اساس آیه پنجاه و چهارم سوره نساء،^۸ حکمرانی حکمی و مُلک عظیمی است که خداوند به آل ابراهیم عطا کرد. نتیجه‌ای که از این مطالب به دست می‌آید این است که حکمت عبارت است از دانش، بینش، انگیزش، گرایش، منش، روش و کنش مستحکم مبتنی بر خرد ناب (عقل نظری، عقل عملی، عقل معاش و عقل معاد) و وحی الهی توسط اولوالالباب که منتهی به خیر کثیر می‌شود. حیات طیبه نیز که در آیه ۹۷ سوره نحل ذکر شده و خداوند آن را به مردان و زنان مؤمن می‌بخشد، یکی دیگر از مصادیق خیر کثیر است. آنچه شایسته است دنبال شود آن است که میان حکمت و علوم مختلف و نیز هنر پیوند برقرار شود تا با استفاده از کاربست حکمت در علوم و هنر، علوم حکمی و هنر حکمی به دست آید.

پیوند حکمت با علم و هنر به معنای آن است که عالم و هنرمند همه ساحت‌های هفتگانه خود — یعنی دانش، بینش (جهان‌بینی)، انگیزش، گرایش، منش (ارزش)، روش و کنش خود — را بر اساس حکمت بیاراید. هر فعل و کنشی که از انسان سر می‌زند، بر شش ساحت پیشین آن استوار است. عالم و هنرمند نیز از این قاعده مستثنا نیستند. همه اقسام علم و هنر از چنین مراحل برخوردار هستند. هنگامی که رویکرد حکمی به علوم و هنر ایجاد شود، غایت فعالیت‌های مرتبط با علوم و هنر اموری مانند تعلیم و تعلّم ذهنی، تدبّر، تفکر و تعقل عملی خواهد شد؛ یعنی انسان‌ها به آموختن و آموزش دانش‌های مدون می‌پردازند و مفاهیم و آیات را در شناخت مصادیق و صاحب آیه به کار می‌بندند و از طریق سیر در معلومات خود، سؤالات و مجهولات را معلوم می‌کنند و به شناخت حسن و قبح عقلی و شرعی و کنترل امیال توسط عقل هنگام وقوع تعارض و تزاخم منافع و مصالح در تدبیر امور معیشت و عاقبت‌اندیشی دنیوی و اخروی روی می‌آورند. چنین سیری به تدبیر حیات دنیوی و اخروی مبتنی بر حکمت (به همان معنای پیش‌گفته) منجر می‌شود و زمینه را برای حیات و حکمرانی حکمی فراهم می‌سازد و جامعه را در مسیر تحقق اهداف و مقاصد والای اسلام قرار می‌دهد و استعداد‌های فردی و اجتماعی را شکوفا می‌کند و عقل افراد و جامعه کامل‌تر و راه دستیابی به «فؤاد» و سپس «قلب» برای آنها هموارتر و جامعه انسانی و الهی شکوفاتر خواهد شد و بهترین و بیشترین منفعت‌ها در عرصه‌های مختلف مادی و معنوی، فردی و اجتماعی و دنیوی و اخروی را در جهت

«عدالت» و تک‌تک مفاهیم فوق، زیبایی انتزاع می‌شود. نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد آن است که همه آن مفاهیمی که ذکر شد، از آنجا که مفاهیمی حکمی هستند، می‌توان از آنها مفهوم زیبایی را انتزاع کرد؛ یعنی زیبا بودن آنها به دلیل حکمی بودن آنهاست؛ بنابراین، هنگامی که محتوای هنرها برگرفته از شعارهای جهانی و فطری انقلاب اسلامی، یعنی برگرفته از حکمت باشد، آنگاه هنر متناسب با انقلاب اسلامی ایجاد خواهد شد که همان هنر حکمی است. به عبارت دیگر، هنرمندانی که دغدغه رشد انسانی و الهی خود و دیگران را دارند، حکمت و هنر حکمی را دنبال می‌کنند و هنر انقلاب اسلامی نیز یکی از مصادیق همان هنر حکمی است. بر اساس سنجشی که درباره حکمت و علم بیان کردیم، دانشمندان و هنرمندان باید نسبت به جایگاه حکمت و پیوند آن با علم و هنر توجه خاصی داشته باشند. مقام معظم رهبری در بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی، تأکید ویژه‌ای بر مسئله علم دارند. ایشان علم و دانش را آشکارترین وسیله عزت و قدرت یک کشور معرفی می‌کنند و روی دیگر دانایی را توانایی می‌دانند. ایشان تصریح می‌کنند که ثروت و نفوذ و قدرت دوست‌ساله دنیای غرب نیز به برکت دانش آنها فراهم شد و با وجود تهیدستی در بنیان‌های اخلاقی و اعتقادی، با تحمیل سبک زندگی غربی به جوامع عقب‌مانده از کاروان علم، اختیار سیاست و اقتصاد آنها را به دست گرفت. ایشان می‌نویسند: «ما به سوءاستفاده از دانش مانند آنچه غرب کرد، توصیه نمی‌کنیم، اما مؤکداً به نیاز کشور به جوشاندن چشمه دانش در میان خود اصرار می‌ورزیم. بحمدالله استعداد علم و تحقیق در ملت ما از متوسط جهان بالاتر است. اکنون نزدیک به دو دهه است که رستخیز علمی در کشور آغاز شده و با سرعتی که برای ناظران جهانی غافلگیرکننده بود - یعنی یازده برابر شتاب رشد متوسط علم در جهان - به پیش رفته است ... اما آنچه من می‌خواهم بگویم این است که این راه طی شده، با همه اهمیتش فقط یک آغاز بوده است و نه بیشتر. ما هنوز از قله‌های دانش جهان بسیار عقبیم؛ باید به قله‌ها دست یابیم. باید از مرزهای کنونی دانش در مهم‌ترین رشته‌ها عبور کنیم. ما از این مرحله هنوز بسیار عقبیم؛ ما از صفر شروع کرده‌ایم. عقب‌ماندگی شرم‌آور علمی در دوران پهلوی‌ها و قاجارها در هنگامی که مسابقه علمی دنیا تازه شروع شده بود، ضربه سختی بر ما وارد کرده و ما را از این کاروان شتابان، فرسنگ‌ها عقب نگه داشته بود. ما اکنون حرکت را آغاز کرده و با شتاب پیش می‌رویم ولی این شتاب باید سال‌ها با شدت بالا ادامه یابد تا آن عقب‌افتادگی جبران شود»^۸.

آنچه باعث می‌شود علم و هنر حکمی تولید و به کار گرفته شود، آن است که حکمرانی علم حکمی و حکمرانی هنر حکمی ایجاد شود. حکمرانی علم و هنر به معنای حکومتی کردن علم و هنر نیست بلکه فرایند جامع و چندوجهی تصمیم‌سازی مشارکتی کارآمد و

اثربخش و حکمروایی حکیمانه و مؤمنانه و ولایت‌مدارانه به صورت هوشمند و شبکه‌ای بین امام و امت است که مأموریت آن، پنج ساحت را در بر می‌گیرد که عبارت‌اند از ۱. سیاست‌گذاری عمومی؛ ۲. تنظیم‌گری که قانون‌سازی، ساختارسازی و مسئولیت‌گذاری را شامل می‌شود؛ ۳. گفت‌وگو و اجتماع‌سازی و راهبری جامعه؛ ۴. تصدی‌گری مشارکتی؛ ۵. نظارت و ارزیابی و اثرسنجی. قلمرو حکمرانی همه ساحت‌های فردی، خانوادگی، محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی را در بر می‌گیرد. مبانی حکمرانی حکمی مبتنی بر خداباوری و آیت‌شناسی توحیدی، انسان‌شناسی فطری، ولایت‌گرایی الهی و نفی ولایت طاغوت (تولی و تبری)، راهنماشناسی نبوی و ولوی، خاتمیت و جامعیت قرآن، معرفت‌شناسی حکمی و قرآنی و سنت معصومان، دنیاسازی آخرت‌گرایانه و حکمرانی انحصاری الهی است. منابع حکمرانی حکمی هم همان حکمت عقلانی (خرد ناب: عقل نظری، عقل عملی، عقل معاش و عقل معاد) و شریعت وحیانی (سنت‌های تکوینی و قواعد و قوانین و حدود الهی و حقایق تاریخی برگرفته از کتاب الهی و روایات نبوی و ولوی) است که با الگوی شبکه‌ای از حاکمیت و بخش خصوصی و تعاونی‌های مردم‌نهاد مبتنی بر حکمت و ولایت پیش می‌رود و به اصولی مانند قیام‌لله و خشیت انحصاری الهی، اخلاق و تقوآمداری، هدایتگری و تبشیر و انداز نسبت به حاکمیت و جامعه، حفظ شعائر الهی، اهتمام به حیات انسانی، حاکمیت قانون توحیدی، توجه به ایدئولوژی و فرهنگ و سنت و ارزش‌ها و احکام اسلامی، توازن مصلحت‌اندیش بین ارزش‌ها و اهداف در فرایند حکمرانی، امانت‌داری، صداقت در گفتار و عمل، احسان و ایثار و عفو، تعاون بر نیکی و سبقت گرفتن به خیر، مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی در همه فرایندهای حکمرانی، تعامل سازنده بین نهادهای حاکمیتی و خصوصی و تعاونی مردم‌نهاد، شفافیت، تسهیل‌گری و نفی حرج، توانمندسازی و ظرفیت‌سازی منابع انسانی و طبیعی، تمرکززدایی دولتی در ساحت تصدی‌گری، مشارکت حداکثری در فرایند حکمرانی، کنترل فشارهای دولتی و تشکل‌های ذی‌نفع و رسانه‌ای، حفظ تعادل و مهار سوءاستفاده از بازار و تعاونی‌ها و اصلاح شکست بازار و تعاونی‌ها تمسک می‌جوید و هدف آن، تحقق جامعه توحیدی دارای حیات طیبه و دستیابی به تمدن اسلامی و تقرب الهی از طریق خودسازی و معنویت‌کنشگران، جامعه‌سازی اخلاقی و متقی و مهتدی و حزب‌اللہی، پیشرفت همه‌جانبه و متوازن و فراگیر و پایدار، عدالت اجتماعی و برابری فرصت‌ها و بازتوزیع منابع ثروت و قدرت بین آحاد جامعه، امنیت مالی و جانی و روانی و معنوی جامعه، ارتقاء سطح رفاه همگانی و معیشت و معنویت مردم، پایداری و حفظ منابع طبیعی و محیط زیست، گسترش فرهنگ و صنعت حلال، برآوردن انتظارات قانونی شهروندان، حل تعارضات و مشکلات اجتماعی می‌باشد.

نتیجه‌گیری

دانستیم که زیبایی علاوه بر آنکه از سنخ احساس است، از سنخ ادراک نیز هست و در همه مراتب انسان بروز و ظهور ویژه خود را دارد و از آنجاکه بیشتر مردم اهل استدلال و برهان عقلی و فلسفی نیستند، بیش از هر چیز، از اقوال و افعال خیال‌انگیز و هنری تأثیر می‌پذیرند و از آنجاکه عالم مدرن با پذیرش اومانیزم، سوبجکتیویسم و سکولاریسم مسیری غیر حکیمانه را در پیش گرفت، با قدرتی که از علم به دست آورد، توانست هنر و هنرمندان را نیز در جهت خواسته‌های غیر حکیمانه خود به خدمت گیرد و بیشتر مردم را تحت تأثیر عالم مدرن و عقلانیت سکولار قرار دهد. جمهوری اسلامی ایران تنها حکومتی است که بیش از چهل سال به صورت آشکار در برابر دنیای مدرن ایستاده و به دنبال پیروی از عقل و شریعت حق است و پرچم «توحید» و «واقع‌گرایی» و «دنیای برای آخرت» را بلند کرده است. آحاد مردم ایران و به‌ویژه جوانانی که دل در گرو سعادت حقیقی خود و دیگران دارند تلاش می‌کنند تا این مسیر را به بهترین شکل ادامه دهند و یکی از مهم‌ترین اموری که باید پیگیری کنند، پیوند علم و هنر با حکمت است؛ یعنی مسیر حرکت فردی و اجتماعی انسان‌ها به نحوی ترسیم و ساخته شود که همه اقسام عقل به بهترین شکل پرورش یابند و زیبایی‌های حکمت در افراد و جامعه به‌قدری بروز و ظهور یابد که زشتی مبنای دنیای مدرن که همان اومانیزم، سوبجکتیویسم و سکولاریسم است، بر کسی پوشیده نماند و آنچه بیشترین تأثیر و ضرورت را در این مسیر دارد، حکمرانی حکمی و دستیابی به علم و هنر حکمی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. «الجمال والبهاء والزينة في كل موجود هو ان يوجد وجوده الافضل ويحصل له كمال الاخير» (فارابی، ۱۹۹۱، ۵۲).
۲. الواجب الوجود له الجمال والبهاء المحض وهو مبدأ جمال كل شيء وبهاء كل شيء (همان؛ همچنین رجوع کنید به ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۱۵).
۳. «بُؤِي الْحِكْمَةُ مَنْ بَشَاءَ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ».
۴. «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ».
۵. «... فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا وَوَاتَرُ إِلَيْهِمْ أُنْبِيَاءَ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِمَّا قَفَرْتُمْ بِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِي غَمْتِهِ وَيَحْتَجُوا عَلَيْهِمْ بِالْبَلِيغِ وَيُزَيِّرُوا لَهُمْ دِفَائِنَ الْعُقُولِ...».
۶. «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا».

7. <https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=41673>.

8. <https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=41673>.

فهرست منابع

آقاچانی کشتلی، جواد (آذر ۱۴۰۰)، تبیین مفهوم همانندی اثر هنری با جهان هستی بر اساس نقد حکمی، نشریه باغ نظر، سال هجدهم، شماره ۱۰۲.

ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۳)، *الشفاء الهیات*، تهران، انتشارات

ناصرخسرو، ۱۳۶۳، ص ۳۶۸.

اسماعیلی، مسعود (۱۳۸۹)، *معقول ثانی فلسفی در فلسفه اسلامی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

افلاطون (۱۳۸۱)، *مجموعه آثار افلاطون*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، چاپ سوم.

بلخاری قهی، حسن (۱۳۹۸)، *در باب زیبایی، زیبایی‌شناسی در حکمت اسلامی و فلسفه غربی*، تهران، دانشگاه تهران، چاپ سوم.

همو (۱۳۹۹)، *مفهوم‌شناسی اصطلاحات «زیبا» و «زیبایی» در متون اوستایی و پهلوی، نشریه هنرهای زیبا - هنرهای تجسمی*، دوره ۲۵، شماره ۲.

همو (۱۳۹۱)، *مفهوم‌شناسی هنر در متون اوستایی و پهلوی، فلسفه هنر اسلامی*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

شپرد، آن (۱۳۷۵)، *مبانی فلسفه هنر*، ترجمه علی رامین، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

شفیع‌زاده، اسداله (۱۳۹۶)، *تبیین حکمی و عرفانی «مراحل و نحوه صدور فعل از نفس» در فلسفه صدرالماتلین شیرازی با تأکید بر «مراتب خلق اثر در هنر و معماری اسلامی، نشریه هنرهای صنعتی اسلامی*، سال دوم، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۶.

طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۳)، *رسالة الولاية، طریق عرفان*، ترجمه و شرح *رسالة الولاية*، ترجمه از صادق حسن‌زاده با مقدمه و تفریظ حسن حسن‌زاده آملی، قم، نشر بکاء.

طوسی، نصیرالدین، اساس الاقتباس، مصحح: عزیزالله علیزاده، تهران: فردوس، ۱۳۸۹.

فارابی، ابونصر (۱۹۹۱)، *آراء اهل مدينة الفاضلة، الطبعة السادسة*، بیروت، دارالمشرق.

فنائی اشکوری، محمد (۱۳۷۵)، *معقول ثانی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

کروچه، بندتو (۱۳۶۷)، *کلیات زیباشناسی*، ترجمه فزاد روحانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

کیانی، فاطمه (۱۳۹۱)، *فلسفه هنر و زیبایی‌شناسی عرفانی از دیدگاه مولانا (با تأکید بر مثنوی معنوی)*، نشریه پژوهش هنر، سال دوم، شماره چهارم.

گیج، مارک فاستر (۱۳۹۹)، *نظریه‌های زیبایی‌شناسی*، ترجمه احسان حنیف، تهران، فکر نو.

مددپور، محمد (۱۳۸۰)، *مباحثی در حکمت و فلسفه هنر اسلامی و آشنایی با آراء متفکران مسلمان درباره هنر*، تهران، موسسه اندیشه و فرهنگ دینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۶۶)، *آموزش فلسفه*، جلد ۱، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران.

مصطفوی، نفیسه (۱۳۹۹)، *مشخصات هنر حکمی در حکمت متعالیه*، نشریه شناخت، سال سیزدهم، شماره ۱، پیاپی ۸۳.

مطهری، مرتضی (۱۳۶۶)، *شرح مبسوط منظومه*، جلد ۳، انتشارات حکمت، قم.

_____ (۱۳۷۵)، *مجموعه آثار*، جلد ۵، تهران، انتشارات صدرا، چاپ سوم.

ملاصدرا، صدرالدین شیرازی (۱۹۸۱)، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار الاربعه*، جلد ۱، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

_____ (۱۹۹۹)، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعه*، جلد ۸، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

نقره‌کار، عبدالحمید (۱۳۸۷)، *نسبت مکتب اسلام با فلسفه هنر و زیبایی و*

هاشم‌نژاد، حسین (۱۳۸۵)، درآمدی بر فلسفه هنر از دیدگاه فیلسوفان مسلمان، *فلسفه‌های مضاف*، جلد ۲، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۵.

همو (۱۳۹۰)، زیبایی‌شناسی در فلسفه صدرالمآلهین، *نشریه فلسفه*، سال ۳۹، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۰.

<https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=41673>.

آثار هنری، *نشریه بین‌المللی مهندسی معماری و شهرسازی*، جلد ۱۹، شماره ۶. نیوتن، اریک (۱۳۷۷)، *معنی زیبایی*، ترجمه پرویز مرزبان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

نوروزی، محمدجواد (۱۴۰۰)، *بیانیه گام دوم/تغیاب اسلامی*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت)، چاپ دوم.



دوفصلنامه رهپویه حکمت هنر با احترام به قوانین اخلاق در نشریات تابع قوانین کمیته اخلاق در انتشار (COPE) می‌باشد و از آیین‌نامه اجرایی قانون پیشگیری و مقابله با تقلب در آثار علمی پیروی می‌نماید.



COPYRIGHTS | Copyright for this article is retained by the author(s), with publication rights granted to the *Rahpooye Hekmat-e Honar* Journal. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution Licenses. (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)



The Place of the Aesthetics and the Hikmi Art

Abdolhosain Khosropanah¹, Mohammad Ghomi²

Type of article: original research

Receive: 21 December 2024, Accept Date: 20 January 2025

DOI: 10.22034/rph.2025.2048613.1091

Extended abstract

Beauty is sometimes a feeling and sometimes a perception of pleasure and inner satisfaction that naturally emerges and manifests itself at every level of human existence. The beauty of a person depends on the proportion of his similarity and closeness to the Almighty God, achieved through Hikma, that is, by cultivating the intellect through sound knowledge and righteous action and by making the intellect dominate over illusion, imagination, and the body. The result is the enjoyment of health at the body level, beauty and art at the level of imagination, moral virtues at the level of fancy, and finding a way to the inner world at the level of intellect and beyond. The connection of Hikma with science and art means that the scientist and artist base their knowledge, insight, motivation, tendency, character, method, and action on Hikma. The revolutionary system theory, proposed in the “Second Phase of the Revolution” Statement, has three pillars of self-development, socialization, and civilization; it will be based on the universal and innate slogans of the Islamic Revolution, driven by Hikma. Considering the general public’s susceptibility to imaginary matters, the Hikmi art has unparalleled importance and role in directing the people of society towards the three aforementioned pillars. To achieve this, the necessity of creating Hikmi governance becomes increasingly apparent.

The connection between Hikma and art is one of the concerns that thinkers and artists have always thought about and presented opinions and theories. Of course, to form a governance in the field of art, in addition to wisdom, attention must also be paid to the three areas of knowledge, industry, and livelihood of art. In other words, art is related to the four elements, and what is considered in this article is how to achieve Hikmi art, which is associated with Hikma. The link between art and the other three areas will be established if this significant event occurs. A Hakim person has cultivated all types of

1. Professor, Department of Philosophy, Islamic Research Institute for Culture and Thought, Qom, Iran. (Corresponding Author). Email: khosropanahdezfuli@gmail.com

2. Assistant Professor, Cultural and Artistic Management Department, Dar Al-Hikmah Institute of Higher Education, Qom, Iran. Email: mohammad.qomi7@gmail.com

intellect and moves on his human and divine growth path. The acceptance of humanism, subjectivism, and secularism accompanied the modern period. It is clear that “humanism” in the sense of human-centeredness, “subjectivism” in the sense of the originality of the mind, and “secularism” in the sense of the originality of the world, are respectively opposed to “God-centeredness,” “realism,” and “the world for the hereafter.” Since God-centeredness, realism, and the world for the hereafter are matters approved and emphasized by Hikma, modern science and art, which have spread rapidly throughout the world, can be considered unwise science and art, the harmful effects of which we can see in the present era. Clearly, the modern world, which has not even been able to fulfill human desires in material worldly life, will not be able to lead humans to their inner and ultimate perfections. The Islamic Revolution of Iran was one of the most important and influential events that stood against the unwise tendencies of the modern world and invited people to Hikma and true happiness in this world and the hereafter. It has gone through forty years with various ups and downs and is now taking its second step. In this article, we attempt to show that the role that Hikmi art and Hakim artists play in taking this step is vital and unique.

We have examined several topics in this article: Art and beauty; Beauty is a type of perception and feeling; Examining beauty at different levels of human existence; The true beauty of man is his resemblance to God Almighty; The role of art in inviting people and why and how art affects people; Examining the word “Hikma” in the Quran and stating four points about it, one of which is that wisdom is a type of knowledge; How wisdom is connected to science and art; The position of the Islamic Revolution of Iran in the present world and the emphasis placed on the issue of science in the Statement of the second step of the revolution; Discussion on the art of the Islamic Revolution and clarification of the point that Hikmi art will be created when the content of the arts is derived from the universal and innate slogans of the Islamic Revolution, that is, derived from Hikma; In other words, artists who are concerned with the human and divine growth of themselves and others pursue Hikma and Hikmi art, and the art of the Islamic Revolution is one of the examples of that Hikmi art.

This article explores beauty as both a feeling and a perception, highlighting its unique manifestations at all levels of human experience. Since most people are not people of rational and philosophical reasoning and argument, they are most influenced by imaginative and artistic statements and actions. Since the modern world, by accepting humanism, subjectivism, and secularism, took an unwise path, with the power it gained from science, it was able to employ art and artists in the service of its unwise desires and place most people under the influence of the modern world and secular rationality. The Islamic Republic of Iran is the only government

that has openly stood against the modern world for more than forty years, seeking to follow reason and the true Sharia, and has raised the banner of “monotheism,” “realism,” and “the world for the hereafter.” All Iranians, especially the youth who are committed to the true happiness of themselves and others, are trying to continue this path in the best possible way, and one of the most important things they must pursue is the connection of science and art with Hikma. The path of human individual and social movement should be mapped out and constructed so that all types of intellect are cultivated in the best possible way. The beauties of Hikma are revealed and manifested in individuals and society to such an extent that the ugliness of the Basics of the modern world, which are humanism, subjectivism, and secularism, is not hidden from anyone. What has the most significant impact and necessity on this path is Hikmi governance and the attainment of Hikmi science and art.

Keywords: Art, Hikma, Hikmi Art, Beauty, Hikmi Governance, Revolutionary System, Second Step of the Revolution



This journal is following of Committee on Publication Ethics (COPE) and complies with the highest ethical standards in accordance with ethical laws



COPYRIGHTS | Copyright for this article is retained by the author(s), with publication rights granted to the *Rahpooye Hekmat-e Honar* Journal. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution Licenses. (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)